

بنام خداوند جان و خرد

نشان رازمپز

گردونه خورشید یا گردونه مهر

دکتر نصرت‌الله بختور تاش

بختورتاش، نصرت‌اله. ۱۳۰۲ -
نشان رازآمیز: گردونه خورشید، یا، گردونه مهر /
بختورتاش - [ویرایش ۳] - تهران: فروهر، ۱۳۸۰.
پ، ۳۹۷ ص: مصور.
ISBN 964-6320-22-8
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.
چاپ سوم.
۱. صلیب - تاریخ. ۲. صلیب - ایران. الف. عنوان. ب. عنوان: گردونه
خورشید، یا، گردونه مهر. ج. عنوان: گردونه مهر.
ب ۸ ص / ۶۰۴ BL ۲۴۶/۵۵۸
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران
۱۲۱۵۹ - ۸۰ م



موسسه فرهنگ و اسناد ملی ایران

موسسه‌ی انتشاراتی - فرهنگی فروهر
خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی شماره ۶
کدپستی: ۱۳۱۵۷ تلفن: ۶۴۶۲۷۰۴

نشان رازآمیز

(گردونه خورشید یا گردونه مهر)

نوشته: نصرت‌اله بختورتاش

چاپ سوم: پائیز ۱۳۸۰

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

شابک: ۹۶۴-۶۳۲۰-۲۲-۸

ISBN: 964-6320-22-8

بشادی روان پدرم که ؛
الفبارا بمن آموخت
و در راه آموزش و پرورش من بچ روزگار
و ناسازگار بهار ایچک نذر اشده .
روانش با فروغ بیکران هم آغوش باد .

چاپ این کتاب از همت عالی و سرمایه آقای «دارا» توسط
انتشارات فروهر انجام شد

با کوششی بسیار و علاقه‌ای افزون، مهین بانو اسدی، دوشیزه هنرمند و دوستدار ایران، متن کتاب را با سلیقه و ذوق سرشار ماشین کرده‌اند.

شکیبائی، دقت و ظرافت ویژه‌ای که در آماده ساختن و آرایش و ویرایش کتاب به کار برده‌اند مؤلف را ناچار از ارج گذاری و گرامی داشت ایشان نموده است.

سرفرازی و پیروزی این بانوی ایران دوست و فرهنگ پرور را در راه انجام خدمات فرهنگی و زندگی خانوادگی خواستارم.

چاپ دوم این دفتر در بنیاد نیشابور با راهنمایی و کوششهای ارزنده آقای دکتر فریدون جنیدی

پایان رسید.

بنیادها و کسانی که آرام، دور از هیاهو در کار پژوهش و بررسی و گردآوری اسناد و مدارک و نیز آماده کردن زمینه‌های روشن برای پژوهشهای گسترده‌تر هستند، از دو سرمایه مال و جان خود مایه میگذارند. مال و ثروت ممکن است برگردد، اما جان و نیروئی که در این راه بکار برده میشود بازگشتنی نیست. نیروها همه رفته رفته رو به کاهش می‌رود تا پژوهشگری پس از سالها بتواند اثری را به جامعه عرضه کند. اینگونه بنیادها و این کسان هستند که نام آوران فرهنگ کشور میباشند و کشور نیز از نیروی فرهنگ فز و شکوه و بزرگی می‌یابد.

چاپ نوین کتاب با افزوده‌هایی با گشاده‌روئی سرور هرمزد هرمزدیاری گرداننده انتشارات فروهر که پیشینه‌ای کهن دارد با سرمایه آقای دارا انجام پذیرفته است. از سرور هرمزدیاری و سرور دارا که با پرداخت هزینه چاپ مهر و دلبستگی خود را به فرهنگ پر بار ایران زمین و تاریخ دیربای میهن نشان داده‌اند، سپاسگزارم.

به آقای خواجه و کارکنان چاپخانه خواجه که هر یک کوشیده‌اند تا دفتری آراسته و بی‌آک به گستره فرهنگ درخشان ایران پیشکش نمایند درود می‌فرستم و پیروزی و شادکامی‌شان را خواهانم.

آذرماه ۱۳۸۰ خورشیدی

فهرست نوشتارها

۳	سپاسگزاری
۲۱ تا ۵	پیش‌گفتار:
۶	یادی از گذشته
۹	دیباچه
۱۲	سرآغاز
۱۸	چلیپا در فرهنگها
	بخش نخست
۷۳ تا ۲۳	چلیپا چیست و از کجا پیدا شده
۲۴	آتش و پایگاه مینوی آن
۳۲	سوسوی اختران
۳۸	آفریدگاران پر شمار
۴۲	باوری نیست که ریشه در گذشته نداشته باشد
۵۰	چلیپا نمودار پرواز
۵۶	آخشیجهای چهارگانه
۶۳	خط و چلیپا
	بخش دوم
۱۳۶ تا ۷۵	چلیپا نمادی جهانی
۷۶	آسیای کوچک و میان‌رودان
۷۸	آشور کهن
۸۸	مصر باستان

۹۲	گرایش به تک خدائی
۹۶	نگرشی به هندوستان
۱۰۵	چلیپای شکسته در آئین بودا
۱۱۰ تا ۱۱۷	کاوش در یونان، رم، کرت
۱۱۸	چلیپا و سرخ پوستان
۱۲۵	سخنی در باره سرخ پوستان
۱۳۴	سرزمین چین

بخش سوم

۱۳۸ تا ۲۰۵	ایران سرزمین چلیپا
۱۳۸	پژوهشی در ره آورد کاوشگران
۱۷۴	نگاهی به اوستا
۱۸۱	گردونه مهر
۱۸۳	نوای آشنا
۱۸۵	آرامگاه هخامنشیان
۱۸۹	کیش مهری
۱۹۷	برداشت از نشانواره ساسانی
۲۰۲	ساختمانهای چلیپائی

بخش چهارم

۲۰۷ تا ۲۱۹	دار عیسی «ع»
۲۰۸	تَبَّه جُلُجَتَا
۲۰۹	شورش بردگان
۲۱۱	سیاست کنستان تین
۲۱۳	سرگذشت صلیب «چلیپ»
۲۱۸	خاج و کبوتر

بخش پنجم

۲۲۱ تا ۲۸۵	هنر در خدمت دین:
۲۲۲	چلیپا در دوران اسلامی
۲۴۱	خورشید
۲۵۴	شبکه‌ای از نام «الله، محمد، علی»
۲۷۷	یادمانهای اسلامی، بیرون از مرزهای ایران

بخش ششم

۲۸۵ تا ۳۱۱	چلیپا در روزگار ما:
۲۸۶	نگاهی به دست‌یافت‌ها
۲۹۵	صلیب سرخ
۲۹۹	چلیپا نمودار خورشید. یعنی رستاخیز
۳۰۵	دروازه دولت تهران
۳۰۷	چلیپا نمادی با برداشتهای گوناگون

بخش هفتم:

۳۱۳ تا ۳۳۱	چلیپا در نوشته‌های دیگران:
۳۱۴	چلیپا بر عاج ماموت
۳۱۷	سواستیکا یا چلیپای شکسته
۳۲۳	سواستیکا
۳۲۹	سخن پایان

۳۳۴ تا ۳۴۳	چند یادآوری
۳۴۴ تا ۳۴۶	واژه‌های سره
۳۴۷ تا ۳۵۵	فهرست دفترها
۳۵۶ تا ۳۷۵	فهرست نام کسان، آئین‌ها، جایها و دفترها
۳۷۷ تا ۳۹۶	افزوده‌ها



در پس این شانواره چه رازها نهفته است
اینهمه ورجاوندی، بزرگداشت و دل بستگی که مردمان
در از نای زمان به چلیپا داشته اند، از کجا سر چشمه گرفته
چگونه در نزد مردمانی که دور از یکدیگر به
می برده اند و پدیده های سخت و هراس انگیز طبیعی
زیستگاه آنان از یکدیگر جدا کرده، شناخته شده و گرامی
بوده است؟

چگونه باوری یکسان یا نزدیک بهم درباره این
نکاره در هم تنیده داشته اند؟

چلیپای شکسته از دیرباز در بردارنده: ارزشهای
دینی، کیفیت درمان بخشی، مفاهیم عاطفی و مرموزی، خاصیت
پنجاه زودانی، دهم شکننده تاریکی و هراس، مایه های خوشبختی
و آفرینی، هرشار از ارزشهای سپداری راز آمیز و
آسمانی بوده است.

پنجمین به همراه خود معانی فراوان استعاره ای از
بدین معنی که: در گردش روزگار و چرخش کائنات که هیچ و
نم زندگانی ممکن است گمراه کننده باشد، تو باید راه روشنی
را برگزینی تا به خلوتی که خورشید رسی چرخ زمان زیر آفرین
از میان همین گردش و چرخش و خموش میگذرد، آنگاه بهرانی که:
بعد از این نوبه آفاق و بهم زدن چرخ
که به خورشید رسیدیم و غبار آخشد

سپاسگزاری

این کتاب به نام گردونه خورشید یا گردونه مهر در سال ۱۳۵۶ در ۶۳ برگ به چاپ رسید.

اینک که چاپ سوم آن به نام نشان راز آمیز با بازنگری و گفتارهای بیشتر پیشکش می‌شود، باید بیفزایم که در گردآوری و پی‌ریزی و ساختار این کُراسه فرهنگ دوستانی به من یاری داده‌اند و شایسته است بزرگواری و گشاده‌دستی فرهنگی‌شان هر چند اندک، گفته آید.

آقای ناصر نوروززاده چگینی - فروتنی، آرامش و بردباری از ویژگی‌های ایشان است و در دیدار نخست آشکارا دیده می‌شود. این سرور گرامی در راهنمایی و گردآوری بُن‌نوشته‌ها و پاره‌ای فرتورها، گام‌های ارزنده‌ای برداشته و همراه و همگام با نویسنده، شوری برانگیزنده نشان داده‌اند. این شیوه‌روشنگر فروزه‌های نیک و سرشت فرهنگ دوست او است. هر بار که به دفتر کارش می‌رفتم با گرمی پذیرایم می‌شد و باید بگویم بی‌یاری او این کتاب چنین پیکره‌ای نداشت.

آقای دکتر صادق ملک شهمیرزادی، استاد گرانمایه گروه باستان‌شناسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران نیز راهنمایی‌هایی نموده‌اند. برخورد گرم و

دوستانه استاد در نخستین بار، درخور ستایش و آموزنده بود. از اینکه چند بار پس از بیرون آمدن از دانشپایه بیدرنگ به پرسشهایم پاسخ دادند سپاسگزارم. بانو زهره روح فر: که با فراهم کردن زمینه برای دریافت دو فرتور هم آهنگی نموده و مهر خود را دریغ نداشتند سپاس مرا بپذیرند. بر خورد بزرگوارنه ایشان فراموش شدنی نیست.

همچنین از آقای قدرت آذری مدیر مطبوعاتی آذری برای دریافت چند شماره از نامه ایران باستان و کوششی که در راستای دیگر خواسته‌های فرهنگی ام داشته‌اند پاکدلانه سپاسمدم.

تلاش و یاد آوریهای جوان پژوهنده و پر شور آقای امید عطائی فرد که روزهای درخشانی را در بررسیهای فرهنگ ایران زمین نوید می‌دهد بسی گرانبها و ستودنی است.

سرفصل‌های کتاب به خط خوش و زیبای آقای مهرداد بنداری است. صرف وقت و بردباری وی به زیبایی کتاب افزوده و موجب خرسندی است که نامبرده در دورانی از زندگی به دنبال فرهنگ و هنر است که می‌تواند در این زمینه، پر بار و سود بخش باشد.

کوشش بانو هیترا اعتضادی برای بازسازی دو طرح که در این دفتر از آنها بهره‌برداری شده درخور قدردانی است.

پیشگفتار

یاد می‌از گذشته

و ساجه

سر آغاز

چلیپا در فرهنگنا

یادی از گذشته

به یاد می آورم روزهای سخت و غم‌انگیزی را که جهان در آتش جنگ دوم می‌سوخت و در سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ خورشیدی اخگری از آن نیز به دامان ایران عزیز گرفت.

بیماری، کمیابی و دشواریهای دیگر که ره آورد میهمانان ناخوانده بود، احساس وطن دوستی ما نوجوانانی را که در آن روزگار در دوره نخستین یا آغاز دوره دوم دبیرستان بودیم، ریشگین ساخته و درد سراپای ما را می‌فشرد. هر دانش آموز بامدادان در فضای خلوت و سکوت مدرسه پیش از زنگ که دانشپایه‌ها در انتظار فرو رفته بودند، بر روی تخته سیاه جمله‌ای یا شعری می‌نوشت که نمایانگر شور و وطن دوستی او بود. و اینها است نمونه‌ای از آنهمه شور و آنهمه عشق:

چو ایران نباشد تن من مباد

بر این بوم و بر زنده یک تن مباد

«عشقی» نانی‌ام و شاهدم این خون دل است

که ز روز ازل آمیخته با عشق وطن

قد علم کن، آن درفش کاوه را افراز باز

کمتر از کاوه نشی دستان او افسانه نیست

و در گوشه تخته سیاه سه واژه: وطن، وطن، وطن همیشه در دید ما بود...

در حیاط مدرسه، کلاس درس، انجمن ادبی مدرسه، انجمن پیشاهنگی همه جا شور جوانی و عشق ایران خواهی موج می زد. هر دانش آموز همراه خود پاره گچی داشت، بر در و دیوار مدرسه، خانه و خیابان هر جا که می توانست و مناسب می دید نقش چلیپا می کشید، و در جهان نوجوانی که خوش روزگاری است شور و خروشی داشت. دفترها، کتابها و تخته سیاه کلاس نیز از نقش چلیپا رنگ می گرفت، و این تلاشها هنگامیکه آلمان نازی به شوروی حمله کرد بیشتر شد. آیا چون ما قهرمانان را دوست داریم، از اینکه مرد نیرومندی با سه نیرومند دیگر پنجه در افکنده و می رفت تا قهرمان شود، این تلاشها افزوده شد؟

یا احساس اینکه این حمله سبب رهائی ایران از چنگال آن سه نیرومند دیگر خواهد شد به این کار افزود؟! برای گروهی پرسش نخست آری ولی پرسش دیگر، نه. و برای برخی پرسش دوم آری... اما تنگناهای دیگری پدیدار گردید تا آنجا که شاید زیر فشار اشغال کنندگان ایران، رفته رفته این نقشها از دیوارها سترده شد. اما در دلها همچنان پا بر جا ماند. آن روز هیچکس به ما نگفت که چرا ما در کشیدن این نقش بر در و دیوار خانه و مدرسه و خیابان و کتاب و دفتر و تخته سیاه، ناخود آگاه پا می فشاریم، آیا این کار نتیجه تلاش و آموزش پنهانی ستون پنجم نازی ها است؟ آیا تنها برای رهایی ایران به دست آلمانی هاست؟ که این اندیشه ای شرم آور است. یا انگیزه نیرومند دیگری به آتش درون ما دامن می زند؟ هیچکس نگفت نه معلم ادبیات و نه معلم تاریخ. وه که چه کوتاهی کردند و چه مسئولیتی در برابر روان تشنه و کنجکاو ما داشتند. هیچکس نگفت و ما نیز خود آگاهی نداشتیم که هزاران سال است، بازتاب این نقش زیبا در ضمیر ما جایگزین شده. نقشی که مظهر کاینات، نماد سروری،

۱ - سرکلارمونت اسکرین در خاطرات خود به نام جنگ جهانی در ایران می نویسد: «ستون پنجم آلمان که در همه جا فراوان بودند گستاخ شده و علائم صلیب شکسته در جاهائی که انتظار آن نمی رفت نمایان می شد. یکی از آنها روی کوبن های جیره بندی پارچه چاپ شده بود و چون این کوبن ها را به وضع خاصی تا می کردند از نقشهای آن صلیب شکسته کاملی پیدا می شد.»

گردش هستی و مدار آفرینش است. از همان روزها بود، روزهایی که ناخود آگاه انگشتانم پاره گچی، یا نیمه مدادی را می فشرد و این نقش را بر صفحه ای می نگاشت، همیشه به آن می اندیشیدم و چون بینشی یافتم به آریاها. شاید در میان نوجوانان همسال و همپایه خود نخستین کسی بودم که حافظ و کتاب ایران باستان پیرنیا را در کتابخانه مجلس و کتابخانه ملی بررسی کردم و کاویدم... و بعدها آن را خریدم و خواندم و باز خواندم...

از همان روزها به این نشانه دل بستگی داشتم، اما راز این دل بستگی را نمی دانستم و در جایی نمی یافتم. ولی از همانجا آغاز کردم راهی را که اکنون پیموده ام و ره آورد آن را پیشکش می کنم.

و اینک دریافته ام بیش از آنچه ما در انتظار نجات با نیروی دیگران باشیم و از آن رو علاقه به این نشانواره بیابیم، این نماد از خود ما و در نهاد ما است. در ضمیر هر آریائی به ویژه ایرانیان پیشین جایگزین شده و نهانی با میراث های فرهنگی و فروزه های نژادی که در خون و سرشت ماست به ما رسیده است. آنچه به فرمان خون و سرشت و دستور میراث ملی در میان ملتی روائی گرفت، دیگر رخدادها و گذشت زمان نمی تواند آن را از روح ملی ملتی زنده بزدايد، ملتی که با سختی های روزگار پنجه درافکنده و مصیبت های تاریخ را بر سینه همچون البرز و سهند و زاگرس خود پذیرفته است.

چنین مردمی کجا در برابر توفان حوادث و تندبادهای گوناگون شخصیت ملی خود را فراموش می کنند و از خود تهی و بیگانه می شوند؟! غبار سده ها و فشار بیگانه و گرد و خاک تاخت و تازها ممکن است بر روی آثار و آئین و فرهنگ ملتی بنشیند، اما ناپایدار است و قادر به نابودی آن نیست.

خاکستری است که بر روی آتش سرخ و سوزان نشسته ولی در درون خاکستر آثار حیات و وجود آتش پا برجا است. چون خاکستر را برداری آتش همچنان درخشنده و سوزنده است.

دیباچه

افزون بر پدیده‌های طبیعت مانند توفان، زمین لرزه، سیل و آتش سوزیها، خیره‌سری‌ها، و بر فرهنگ و دانش و اندوخته‌های فکری و آفرینش‌های هنری تاختن‌ها، که ایران ما از آن هرگز بی‌بهره نبوده، سرانجامی جز سوختن و ویران کردن و بر باد دادن یادمانها و دفترها نداشته و این خود ناآگاهی در باره گذشته پدیدار ساخته است. دستهای تاراجگر تعصب و نبودن بینش، کاری جز این نکرده که اندوخته‌ها و گنجینه‌های علمی کشوری را به آتش بکشد و کوهی از خاکستر بر جای گذارد.

زندگانی ما ایرانیان قارچ گونه و بی‌بُن و پایه نبوده است. ما بر بستر جغرافیائی سرزمین پاک خود از یک سوی با طبیعت ناسازگار در ستیز بوده‌ایم تا آن را رام کرده‌ایم. و از دیگر سو با اهریمنی‌ها، پلیدی‌ها و آزمندان و کشور گشایان به نبرد برخاسته‌ایم. ما در کشاکش این ستیزه‌ها پخته شده‌ایم، رسائی و شکوفائی یافته‌ایم. فرهنگ آفریده‌ایم، راهگشای پیشرفت دانش و هنر، آگاهی و سیاست و آنچه مایه علم و تمدن است، بوده‌ایم.

این شکوفائی‌ها بدون برخورد‌های ذهنی و پیکار اندیشه‌ها که جنبش‌های عقلی را به وجود می‌آورد، پدیدار نمی‌شود. برخورد‌های فکری رهگشا و رهنما است. در پی آن جهش‌هایی در همه زمین‌ها پدیدار می‌شود و پیشرفت و بالندگی می‌آورد.

گردونه تاریخ نمی‌ایستد، در تکاپو و پیشروی است. سرگذشت ملت‌ها و اندازه پیشرفت‌ها و نیز چگونگی گسترش اندیشه و دگرگونی دبستانهای فکری

را بازگو می‌کند. تاریخ در مدار خود بر انبوه رویدادها، ره آوردهای نوینی می‌افزاید و به انسان آینده می‌رساند. دور تاریخ فداکاری انسان را در زمینه پویایی فکری و نگهبانی برماند گذشتگان باز می‌گوید و ما به آهنگِ دلنواز افسانه گوی تاریخ روزگاری را سپری می‌کنیم و خود نیز سازندهٔ تاریخ می‌شویم. این رشته، گذشته انسان را با اکنون و آینده‌اش پیوند می‌دهد و ناگسستی است. همینکه مردمان در آئینهٔ تاریخ نگرینند، راز دیرپای هستی و این نمایشی را که نامش زندگانی است به خوبی در می‌یابند.

تاریخ تنها گزارش جنگها، کشتارها و ویرانگری‌ها نیست. تاریخ بیان واقعیت‌های زندگانی انسان و شرح پیدایش تمدن و پیشرفت دانش و هنر و اخلاق هم هست. تاریخ نمایانگر تلاش و کوشش و جانبازی مردان و زنانی است که برای استقلال و شرف خود پیکار کرده‌اند. تاریخ گزارش چگونگی جوامعی است که مردمان شایسته پرورانده و این برجستگان در سرنوشت اجتماع خود و دیگر گروه‌های بشری سودمند بوده‌اند. تاریخ بازسزائی آن گروه از حقایق است که انسان غارنشین و بیابانگرد را از غار به پهنهٔ ماه و پیرامون ناهید کشیده. تاریخ بازگوئی حقایق و ارمغان‌های آن جامعه، آن مکتب و دانشگاه است که دل و جان انسان را با فروغ دانش روشن کرده و ضمیری تابناک به بشر بخشیده، تا در آن عشق به هستی و آفرینش و مهر به آدمی و طبیعت افزایش پذیرد و خشم، رشک، کینه و خودخواهی را براندازد و به زندگانی صفا و آرامش بخشد.

تاریخ گزارش آشکار و آزاد آن چندی و چونی، مکتب و عقیده است که به بشر پیاموزاند چرا باید زندگانی کند، چگونه زندگانی کند و چه سان مردم این کرهٔ خاکی در کنار هم و با هم برای خوشبختی خود بکوشند و برتری جوئی‌های فریبنده و دشمنی آفرین را ترک نمایند. انسانها می‌آیند و زمانی بر این بستر خاکی می‌مانند و به تلاش و کوشش می‌پردازند و زیست خود را به پایان می‌رسانند و سپس می‌روند. تمدن‌ها نیز همپا و همراه آدمیان می‌آیند و پهنه‌هایی از این جهان را فرا می‌گیرند. سپس آن تمدن‌ها پس از نسل‌ها از هم فرو می‌پاشند و بر خرابه‌ها و ویرانه‌ها هیچ چیز بر جای نمی‌ماند جز شکوه

خاموشی و عظمت سکوت. پس از گذشت هزاره‌ها همینکه تمدن‌های پیشین به فراموشی سپرده شد. دست باستان‌شناس به کاویدن تپه‌ها و ویرانه‌ها می‌پردازد و هم‌آواز با زمانه راز دیرپای زندگی افسانه‌وار آدمی را باز می‌جوید.

نگارنده نه مورخ است و نه باستان‌شناس، اما این کتاب هم تاریخ است و هم باستان‌شناسی با آک فراوان، و رازگشای یکی از نشانواره‌هایی است که درست نمی‌دانیم بشر از چه روزی آن را شناخته و به کار برده و چه برداشت‌هایی از آن در ذهن خود داشته است.

آثاری که از آن به دست آورده‌ایم پیوند با هفت هزار سال پیش دارد. اما آغاز زندگانی انسان را به دو میلیون سال پیش می‌رسانند و آثاری از آن در تانزانیا یافته‌اند. آیا انسان دو میلیون سال پیش دارای پختگی و رسائی فکری بسنده‌ای بوده است که نشانواره‌ای از چیزی برای خود فراهم آورد؟ نمی‌دانیم و در این باره دست‌هایمان تهی است و هیچگونه فروغی از روزنه‌ی زمان نمی‌تابد و مژده‌ی وصل نمی‌دهد. پس گفتن «نه» در اینجا دلپذیر است.

لیکن آثاری به دست آمده که نشان می‌دهد، انسان سین آن‌تروپ در ۵۰۰ تا ۴۰۰ هزار سال پیش، آتش را می‌شناخته و از آن بهره می‌برده و در غار خود خاکستر آن را به بلندی هفت متر بر جای گذارده است.

نشانه‌ی زندگی در فلات ایران از دوره‌ی کهن سنگی تا دوره‌ی نوسنگی در جایهای گوناگون دیده شده است. با یافتن تبر یکسد هزار ساله در کرمان این استان تاریخی و در کرمانشان با راه‌یابی به نشانه‌هایی از سد تا هفتاد و پنج هزار سال پیش جای پای انسان را آشکارا می‌بینیم.

روشن است که این فروغ زندگی بر روشنائی دیرینه‌تر استوار بوده و این جای گامها بر خاک گور پیشینیانی که تاریخ آنان بر ما روشن نیست به جا مانده است.

باشد تا پنجه‌های هنرمند و خرد بیدار و منش پاک باستان‌شناسان، گرد و خاک سده‌های دیرین را از چهره‌ی زندگانی پیشینیان بزُدايد و چیستان‌ها را بگشاید و از چلیپا و چلیپای شکسته نیز آگاهی‌هایی بیش از آنچه هست فراهم آورند.

سر آغاز

آنچه در این دفتر از دید خوانندگان ارجمند می‌گذرد پژوهش و گفتاری


است در باره چلیپا + و چلیپای شکسته

در این جستار میان این دو نشانه با این نگاره + که صلیب یا دار

است، اندکی جدائی می‌گذاریم و در همین دفتر در باره آن سخن خواهیم گفت.
دار یا «صلیب» که آن را هم چلیپا گفته‌اند از زمان‌های نزدیک به ما و

دوره تاریخی است، و نشانه‌های + و ریشه و پیشینه در
دوره‌های پیش از تاریخ دارد و شاید روزگاری کهن‌تر را پشت سر گذارده باشد.


در این نگاره




صلیب یا دار که رومیان با آن آدمیان را

می آویختند و به چهار میخ می کشیدند و می کشتند تنها دو پهلو برابر است و همانند انسانی است که ایستاده و دستها را گشوده.

چنانکه در پیکره دیده می شود، خط «الف ب» با خط «الف ج» همچند نیست و اگر آن را در سوئی بشکنیم بدینگونه در می آید که پهلوهای نابرابر

دارد 

گاهی نیز به انگیزه آنکه آدولف هیتلر رهبر آلمان پیش از جنگ دوم جهانی، این نشانه را  در حزب نازی آلمان به کار برده و بر روی

پرچم ها و بازوبند بازوان هموندان حزب و ارتشیان نهاده شده بود و نیز از آن روی که نازی ها برتری نژادی را می ستودند و پیکاری سخت و آشتی ناپذیر را با یهودیان آغاز کرده بودند، آن را نشانه «ضد یهود» خوانده اند.

باید دانست که این نامگذاری هم درست نیست و یک واژه ای است که درست به کار نرفته و از آنجا پیدا شد که: شناخت این نشانه با آوازه ستیز و پیکار آشکار با یهودیان، پیش از جنگ جهانی دوم در آلمان نازی یکجا فراهم آمد و در نتیجه پندار مردم این نام را ساخت و پرداخت و چه زود هم فراگیر شد. به این برداشت ناروا هم اینک کاری نداریم و در بخش های دیگر از آن سخن خواهیم گفت.

درست است که پیش از جنگ جهانی یکم «۱۸- ۱۹۱۴ میلادی» سازمان های پنهانی در آلمان آن را نماد نبرد آریائی ها با سامی ها می دانستند و آن را نشانواره خود برگزیده بودند، چنانکه در سال ۱۹۱۸ محفل توله که از همین گونه سازمان ها بود، چلیپا را نشان خود می دانست. اندامان این سازمان های پنهانی بیشتر افسران پیشین بودند که بزرگی و توانمندی آلمان دوران امپراتور ویلهلم دوم را می خواستند، و برای بازسازی آن می کوشیدند و پیرو مکتب پان ژرمنی بودند.

گروهی بر آنند که این نشانواره نمادی است آریائی و از خاستگاه آریائیان همراه با راه پیمائی آنان در دو راستای جداگانه به سرزمین های دیگر راه یافته و در میان تیره های انیرانی پذیرش یافته است. در اینجا درنگ می کنیم.

با آنکه ما به سرزمین ایران ارج می گذاریم، زیرا ایران سرزمین خداست. «ایران نور حق است و نور حق هیچگاه خاموش نخواهد شد.» ایران آن خون گرم و نیروی دمنده و بالنده ای است که در تن ما می جوشد و می خروشد. ایران آن گوهر یکتائی است که به فرمان و خورشور اندیشمند در نیایش پس از نماز می سرانیم: «سپاس دارم از دادار نیک افزون گر که ایرانی ام نه انیرانی. بهد پنم نه آکدین.»^۱ با همه این ستایش ها از میهن، به فرمان خرد باز هم به درنگ خود می مانیم و از داوری شتاب آمیز می پرهیزیم و نگرش استوان را به زمانی وا می گذاریم که در انجمنی همه این یافته ها که در سرزمین های گوناگون به دست آمده بررسی و ترتیب و نظم منطقی و تاریخی آن جستجو گردد، تا بتوان دادگرانه و بر پایه دانشی نظر داد که این نشانواره نخست در کدامین سرزمین و میان کدام مردم زندگی یافته است.

«لودویک مولر ۲ دانمارکی بر آن است که آریائی ها این علامت را که نماد خورشید است، حتی قبل از پراکندگی تاریخی شان به کار می برده اند و دلیل گسترش همگانی آن در کشورهایی که اقوام هند و اروپائی اقامت گزیده اند، همین است. پس خاستگاه آن به مقر اولیه آریائی ها بر می گردد.»^۳

اما چه مدرکی در دست داریم. نمی دانیم یا دست کم من نمی دانم.

اگر تنها در یونان و رُم باستان این نشانه دیده شده بود، می توانستیم بگوئیم در پی رفت و آمدها و پیوندهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی از ایران به آن دو کشور و سپس به دیگر جاها رفته است. ولی هنگامی که جای پای این نماد را در میان سرخ پوستان امریکا هم، از روزگاران پیش می بینیم، دیگر چنین گفته ای از شایستگی برخوردار نیست و نمی توان پنداشت که فقط با کیش مهری

۱- زرتشتیان ایران و جهان.

2- LUDWIG MULLER

۳- سالکان ظلمات، ژان کلود فرر ترجمه دکتر هوشنگ سعادت، ۱۳۶۴، تهران. انتشارات صفی علیشاه برگ

که این نماد نیز از ویژگی‌های آن است راه یونان و رُم را در پیش گرفته. بلکه باید گفت با پراکندگی آریاها به همه سرزمین‌ها راه یافته است. درست است، کیش مهری با راه یافتن خود به سرزمین‌های اروپائی و آسیای خاوری یادبود آن را زنده کرد و نیز زندگانی نوینی بدان بخشید.

هم‌اکنون از اسپانیا گرفته تا خاک چین، از کشور رُمانی تا سرزمین بین‌النهرین، در همه جا این نشانه همراه با مهرابه‌ها و یادمان‌های دیگر مهری به دست آمده و هنایش آئین مهری را در آئین مسیح (ع) «یشوع ناصری» نمی‌توان نادیده گرفت.^۱

بررسی تاریخی نشان می‌دهد که کیش مهری در سده نخست میلادی به رُم رفته، در حالیکه نمونه نشانواره چلیپا را در سده هشتم و هفتم پیش از میلاد در یونان و رُم در این کتاب آورده‌ایم و در آن روزگار کیش مهری در کار نبود و مهر پایه گذار این آئین به جهان نیامده بود. مگر آنکه نظر خود را دیگرگون کرده و بگوئیم چلیپا نماد مهر پرستی باستانی، یعنی روزگاری دراز پیش از اوستا بوده و همراه با مهر پرستی دیرین بدان سرزمین‌ها راه یافته است.

با پذیرش این پیشنهاد و نظریه گوئیم. این بغ مهر که پرستش و نیایش می‌شده همان است که پس‌تر یکی از ایزدان گرامی آئین زرتشت شده است. و چون تاریخ پیدایش اشوزرتشت «۶۰۰ تا ۸۰۰۰ سال پیش از میلاد» و بهدینی را بنگریم، باز هم می‌بینیم که فاصله زمانی وجود دارد و نمی‌توان گفت چلیپا تنها با کیش مهری که در زمان اشکانیان پیدائی یافته و در سده نخست میلادی به رُم رفته است، در آن سرزمین‌ها شناخته و نامبردار گردیده. روشن‌تر بگوئیم ما میان مهر پرستی دیرین، بغ مهر که روزگاری خداوندگار بوده و سپس به پایه یک فرشته در آئین زرتشت در آمده، با کیش مهری که یک شخصیت تاریخی به نام

۱- عیسی (ع) به دار آویخته یسوع ناصری است. مهر یا مسیحا به دار آویخته نشده در آغاز دوران اشکانی، همزمان با سومین پادشاه سلوکی، در آغاز تشکیل دولت اشکانی یا در سال ۵۱ اشکانی در سال ۲۷۱ پیش از میلاد متولد و در ۲۴۴ پیش از میلاد ظهور کرده است. برای آگاهی بیشتر به کتاب تاریخ و تقویم در ایران نوشته ذبیح بهروز، و دیباچه در کتاب قصه اسکندر و دارا نوشته اصلان غفاری و جستار در باره مهر و ناهید، دکتر محمد مقدم نگاه کنید.

* - مسلمانان بر پایه قرآن مجید معتقدند عیسی (ع) به دار آویخته نشده بلکه به آسمان رفته است.

مهر پایه گذار آن بوده و یکی از نمادهایش چلیپا است، جدائی گذارده ایم. پس ما در این باره پافشاری نمی کنیم، زیرا پیشینه این نماد را بسی کهن تر و دورتر از تاریخی که برای کیش مهری گفته اند یافته ایم. و نه تنها آن را در ایران به کار برده ایم بلکه در بیشتر سرزمین ها و میان مردمی که از هم بسی دور و از فرهنگ های یکدیگر در دور دستهای زمان نا آگاه بوده اند سراغ داریم. درست است که در کیش مهری چلیپا نمادی بزرگ بوده و پیروان این کیش، چلیپا و چلیپای شکسته را بر پیشانی، دست یا رخت خود می نگارده اند تا نشانه شناسائی و سرسپردگی آنها باشد، اما می بینیم این نماد تنها با آئین مهر و مسحیت بستگی ندارد و پیش از آن، نشانی همگانی بوده و در پهنه جهان با چهره ای نزدیک به هم و با فروزه هائی همگون، بسانی که خواهیم دید، در خور ارج و بزرگداشت بوده است.

نقش چلیپا بر روی اندام انسان و دام ها، بر روی سنگ گورها ۱ جنگ افزارها، کمربندها، زیورها، سنجاقها، چرخهای نخ ریزی، دسته شمشیرها، رخت ها، آوندها و آبخوریها، تبنگوهای گلین، بر خمرها، سردر خانه ها و در اتاقها و دیگر چیزها نهاده می شده. آریاهای اولیه آن را جلوی خانه های خود بر روی زمین نقش می کردند و در هنگام نیایش چلیپا را روبه روی خود می نهادند ۲. این انسان ها گرچه از هم دور و از فرهنگ و اندیشه های یکدیگر در روزگار کهن بی خبر بوده اند، ولی آنچه را در باره این نشانواره باور داشته و ویژگی هائی را که به آن نسبت می داده اند با اندک دگرگونی همگام و هم آهنگ است. گویی هنر گوهری است که از یک کان سر بر آورده و آب پاکی است که از یک چشمه پدیدار شده و جوشیدن آغاز کرده است. زیرا خداوندان دانش و هنر در سراسر جهان از آن گوهر و از آن روان دمنده فرتاب یافته و از آن چشمه، نوشته حقیقت هنر را چشیده اند که این چنین همسان و همگون اندیشیده اند.


۱- در زلاتند نو بر گور مردگان چلیپا می گذارند بی آنکه عیسوی باشند و چلیپا را نشانه آتش و نیرو می دانند. سرچشمه پیدایش چلیپا، برگ ۱۸.
 ۲- گفته آقای ماخان سینگه از مردم هندوستان.

خوب می‌دانیم هر ملتی برای خود داستان‌ها و اوسانه‌هایی دارد که زیر شرایط محیط زیست، چگونگی بستر جغرافیائی و فرهنگ و پیشینه تاریخی آنها پدید آمده و چه بسا در پی رفت و آمدها با داستانهای ملتهای دیگر درهم آمیخته و یا همانندی‌هایی یافته است.

در کشورهای آنی که به انگیزه جنگها دست به دست شده و نیز در ملتهای همسایه زمینه این در آمیختگی فراهم تر است.

چلیپا در فرهنگ‌ها

ابومنصور اسدی توسی در کتاب لغت فرس می‌گوید:
چلیپا، صلیب باشد، چنانکه عماره گفت:
آن زاغ را نگه کن چون می‌پرد مانند یکی قیرگون چلیپا

فرهنگ برهان قاطع زیر نام چلیپا می‌نویسد:
با بای فارسی بر وزن مسیحا صلیب نصاری باشد و آن داری است که به
اعتقاد ایشان عیسی «ع» را بر آن کشیده صلیب کرده‌اند و آن به این
شکل است  و آن را ترسایان از طلا و نقره سازند و به جهت
تیمن و تبرک بر گردن آویزند و بعضی گویند سه گوشه‌ای باشد که براهمه و
هنود از طلا و نقره وامثال آن سازند و بر رشته زنار کشند. و هر خط منحنی را
نیز گفته‌اند و کنایه از زلف معشوق هم هست. و صلیب معرب چلیپاست.

فرهنگ فارسی معین «دکتر محمد معین» می‌گوید:
چلیپا: به زبان آرامی، صلیبا. معرب آن، صلیب.
۱- داری که عیسی را بر آن مصلوب کردند.
۲- چوب چهار پره که مسیحیان به نشانه دار عیسی (ع) بر گردن آویزند
یا با خود دارند و یا در کلیساها و نقاط دیگر بر پا کنند.

- ۳- خط منحنی، کج و منحرف نوشته.
 ۴- کنایه از زلف معشوق، چلیپای فلک، شکلی که از تقاطع خط محور و خط معدل‌النهار حاصل گردد.

فرهنگ دهخدا، فرهنگ جهانگیری و فرهنگ انجمن آرا و فرهنگ عمید همه در همین مایه سخن گفته‌اند. فرهنگ دهخدا و آندراج در زیر واژه چلیپا افزوده‌اند: «نوعی نوشتن، نوشتن مشق با خط‌های اریب. نوشتن کلمه‌ای بر کلمه‌ای مشق خط را»

سرایندگان نیز از چلیپا فرتاب گرفته و چامه‌های دلکشی سروده‌اند که نمونه‌هایی از آن چنین است:

مولوی:

حلقه آن جعد او سلسله پای کیست؟
 زلف چلیپاوشش آفت ایمان کیست؟

سعدی:

گر به مسجد روم ابروی تو محراب منست
 ور در آتشکده، زلف تو چلیپا دارم

فخرالدین گرگانی:

یکی ناقوس در دست و چلیپا
 یکی آتش پرست و زند و آستا

اسدی نوسی:

چلیپا پرستان رومی گروه
 چنانند ازوز سپاهش ستوه

خواجو:

گرهی از شکن زلف چلیپا بگشای
تا به هر موی بیندم پس از این زناری

معزی:

بندد کمر و سجده کند زلف سیاهش
چون از لب و انگشت کند شکل چلیپا

خاقانی:

به دست آرم عصای دست موسی
بسازم زان عصا شکل چلیپا

مغربی:

بت و زنار و تسبیح و چلیپا
مخ و ترسا و گبر و دیر و مینا

ناصر خسرو:

کنیسه مریمستی چرخ گفتی پر ز گوهرها
نجوم ایدون چو رهبانان، ثریا چون چلیپائی

حافظ:

گر چلیپای سر زلف ز هم بگشاید
بس مسلمان که شود کشته آن کافر کیش

محمد علی رجا زفره‌ای:

ساقیا چلیپا کن زلف عنبر آسا را
طره خم اندر خم رشک شام یلدا را

پورداوود:

به کُنشت و به کلیسا و به یزدان سوگند به اوستا و به تورات و به قرآن سوگند
به چلیپای سر زلف عزیزان سوگند به شهیدان به خون خفته ایران سوگند
که جز از روسیهی بهره‌نینی زمین

* * *

بخش نخست

چلیپا چلیت و از کجا پیدا شد

آتش و پایگاه مینوی آن

سوسوی اختران

آفریدگار ان پر شمار

باوری نیست که ریشه در گذشته نداشته باشد

چلیپا نمودار پرواز

آخشیهای چهارگانه

خط و چلیپا

آتش و پایگاه مینوی آن

در آغاز این جستار که در زمینه پیدایش چلیپا و ویژگی‌های راز آمیزی است که مردمان گذشته یعنی انسان پیش از تاریخ،^۱ برای آن می‌شناخته و ما میراث خوار اوئیم باید بگوئیم: آگاهی ما از جهان باستان و زیستگاه‌های انسان نزدیک به زمان خودمان بر پایه گواهی بازمانده‌های اندک و جسته و گریخته و بیشتر پاره‌پاره‌ای است که گاه‌گاه در گوشه و کنار کشورها به دست می‌آید. پس داوری مابریه پایه این بازمانده‌ها و یافته‌های اندک است و خواهی نخواهی نارسا است. آنچه امروز بر این پایه باور ما و سرچشمه نوشتارهای ما را سازمان می‌دهد، فردا ممکن است با یافتن خشت‌نوشته، سنگ‌نوشته یا کوزه شکسته‌ای دیگرگون شود و آنچه درست و شایسته به شمار می‌آمده، نادرست به شمار آید. برآستی ما در تاریکی، تاریخ را می‌کاویم و آرام آرام به پیش می‌رویم. چون پژوهش و جنبش در تاریکی بایسته‌اش خونسردی، نگرش به ذهنیات، دور اندیشی و پرهیز از هر گونه داوری شتاب آمیز است. پس هنگامی که داوری قاطع و استوار نبود، شک و تردید به موازات یقین و اعتماد راهگشا خواهد بود و همان پویائی و ارزندگی را دارد که یقین و قاطعیت دارد. در باره چلیپا نوشته‌ای از باستان نداریم. چلیپا خود نقشی بی‌زیان و هم‌زیاندار است. زیاندار

۱ - انسان سین‌آنرپ که چهارصد هزار سال پیش می‌زیسته، آتش را می‌شناخته، خاکستر برجای مانده آن به بلندی هفت متر در غاری نزدیک بکن که زیستگاه آنان بوده در سال ۱۹۲۷ میلادی یافت شده و پیشینه زندگی انسان در دو میلیون سال پیش در تانزانیا شناخته شده است.

است زیرا خود گویای راز هستی خویش است و بی‌زیان است زیرا هر جا ما در آشکار کردن اسرار آن ناتوان شدیم، یا به کاستی افتادیم نمی‌تواند ما را رهبری کند یا راهنمایی‌اش کند و زمان گیر می‌باشد.

چلیپا، نگاره‌ای است بسیار کهنسال و چون در نزد پیشینیان گونه‌ای نماد نیروهای نهفته در طبیعت و نیروهای آسمانی به شمار آمده در بیشتر سرزمین‌ها که تمدن‌های باستانی را در بستر خود پرورش داده است یافت می‌شود. از دیدگاه نیروهای آسمانی و مینوی چلیپا روشن‌گر خوشبختی، آشتی، نیروی زندگی بخش و درمان کننده، سپاس از خدایان و درخواست پشتیبانی و آمرزش از آنان به شمار می‌آمده و نیز عنصری بوده که مردم را از پلیدی‌ها، چشم‌زخمها، بدبختی‌ها و اهریمنان نگهبانی می‌کرده و «ارواح شیطانی» را به دور می‌رانده است. از دید نیروهای مادی و سترسا نمایانگر پیوند با خورشید و ماه، آخشیح‌های چهارگانه «آب، باد، آتش، خاک» که بر پا دارنده‌دهناد هستی و آفرینش جهان و آدمیان است، می‌باشد.

پیشینه آن را در ایران تا هزاره پنجم پیش از میلاد مسیح در دست داریم. در دیگر جاها، کم و بیش با اندکی پس و پیش در تاریخ، یادمانهائی یافت شده است. امیدوارانه چنان باید دانست که کاوش‌های باستان‌شناسی آینده راز گشای بسیاری از چیستان زندگی انسان خواهد بود که چلیپا نیز یکی از آنها است. بشر آغازین که نه پوشاکی داشت، نه سرپناهی، نه جنگ‌افزاری و نه خوراکی، لختک‌لختک پی آن بر آمد که در برابر درندگان، سرما و گرما و گرسنگی و آسیب‌های دیگر تنها به توانمندی بازوان خود بسنده نکند، بلکه شیوه پدافندی دیگری را نیز جستجو کند، تا از آرامش و ایمنی بیشتر بهره‌مند گردد. در این زمینه آفتاب که روشن‌تر و نیرومندتر بود توجهش را جلب کرد. با دیدن سپیده، تاریکی که پناهگاه اهریمنی‌ها و جانداران ناپیدا و «ارواح شیطانی» بود می‌رفت و چون خورشید می‌درخشید، آفتاب وی را گرم می‌کرد و نیرو می‌بخشید. گیاهان را می‌رویاند، توان دیدبانی او را می‌افزود و هر گونه آسیب را از انسان دور می‌نمود. از آن پس دریافت که خورشید و پرتو آن سرچشمه نیرو و روشنائی و توانائی است. همینکه از نور و آتش آسمانی آگاه شد، آن را

به خدائی شناخت و در اندیشه شد که در سرمای زمستان خود را به گونه‌ای گرم کند. نوید بخش او در این باره خورشید و آذرخش بود. از آغاز روزگار از آن گاه که درست روشن و آشکار نیست، آتش و فروغ، هستی بخش بوده و سراسر جهان را با رفتار و روند پیوسته خود انباشته است. ولی هنگامیکه اهریمن بدان نزدیک شد آن را با دود و تاریکی آلوده ساخت.^۱

انسان آتشی را در زمین و در پناهگاه خود می‌خواست و جستجو می‌کرد: راههای چندی را برای یافتن آتش و رهائی بشر از سرما و سوز یخبندان‌های سخت و دردناک می‌توان پذیرفت:

شاید پاره‌های چوب کمک رسان او شدند. با گذاردن دو تکه از این چوبها چلیپاوار بر روی هم و با سایش و مالش پی در پی آنها بر یکدیگر اخگری پدید آمد و انسان آتشی برافروخت و غار خود را گرم و روشن ساخت. میان آتش و روئیدنی‌ها در نزد نژاد هند و ایرانی نزدیکی وجود دارد. این نژاد آتش را با مالش دو پاره چوب بر یکدیگر به دست آورده و کتاب ودا^۲ می‌گوید که آتش در چوب است. آتش با آنکه با گیاهان ارتباط دارد، پیوندی با آسمان نیز دارد و منشأ الهی هم داراست. به همین دلیل است که آگنی AGNY موکل آتش در هند، جائی در آسمان، جائی در زمین و جائی در درون آنها دارد.

هندوها آتش را آتی‌ئی ATITHI میهمان در خانه مردم گفته‌اند. ۳ در افسانه‌های ایرانی آمده پس از آنکه بشر نخستین به نام کیومرث در گذشت، بخشی از تخمه او به زمین ریخت و پس از چهل سال مشیه و مشیانه به گونه گیاه ریباس بهم پیچیده پدیدار شدند. سپس این پیکر گیاهی اندام بشری یافت و سردودمان جهانیان شدند. سی روز گیاه خوردند و راه پیمودند. پس از آن از شیر بز نوشیدند و سی روز دیگر همچنان می‌رفتند تا به گوسفندی فریه رسیدند،

۱ - بُندهش.

۲ - کتاب مقدس و باستانی هند. (ریگ‌ودا - ساماودا - یا جورودا - انهرواودا). نخستین در بر دارنده سرودهای دینی، دو دیگر آهنگها، سه دیگر دستور قربانی کردن و چهارمین در باره مسائل جادویی و سحر آمیز است.

۳ - اساطیر ایرانی، کارنوی، ترجمه دکتر احمد طباطبائی، کتابفروشی اپیکور، تهران، ۱۳۴۱ برگ ۳۹.

آن را تکه تکه کردند و از درخت شمشاد و کُنار به راهنمایی مینوان آتش افروختند و با شاخه های زیتون و خرما و خاشاک آن را فروزان کردند و کباب پختند.

در افسانه های کهن هندی آگنی مظهر آتش است و دهان او محراب مقدس آتش به شمار آمده و قربانی ها و نیازها به دهان او ریخته می شود. آگنی در آسمان در فروغ خورشید جا دارد و در میان آسمان و زمین در جایی که آتش به گونه آذرخش از ابرها می جهد آشکار می شود. یک جفت چوب آتش زنه (ASRANIS) که بر اثر مالش و سایش بر یکدیگر آتش پدید می آورد سرچشمه پیدایش او است. این چوبها یکی نرینه و دیگری مادینه گرفته شده که در پی مالش و آمیزش با هم، آگنی را در روی زمین پدید می آورند. این مظهر آتش، نیایش آدمیان را به بارگاه خداوند می رساند و رابط میان انسان و خدا است. آنجا که از آتش آسمانی نام می بریم، چنان می پنداریم که برای نخستین بار از برخورد تندر و آذرخش با درخت، توده هیزم، فشرده خاشاک و یا بوته زارها و همانند آن، اخگری جهیده و آتش پدیدار شده و مردم از آن بهره مند گشته و به نگهداری آن پرداخته اند. یا در آزمایش نادانسته و ناسنجیده بناگاه انسانی چوبدست یا شاخه درختی را در گدازه های آتش فشان فرو برده و از آن آتش و روشنائی گرفته است.

راه دیگر آن است که انسان با زدن سنگی بر سنگ دیگر آتش را پدید آورده و در زندگانی خود جهشی را نمودار ساخته است. این جهش در آن روزها همان اندازه ارزش داشت که روز دیگر پیدایش خط داشت و سپس پیدایش هنر چاپ.

بدینگونه انسان، نخست خود را با آتش در برابر دیو سرما نگاه داشت و سپس سنگ را گداخت و از آن فلز را بیرون کشید، و با آتش، گونه ای افزار

۱ - ادیان و مکتب های فلسفی هند. داریوش شایگان، چاپ سوم - ۱۳۶۲ برگ ۶۷ تا ۶۹. در آینده خواهیم دید که سرخ بوستان نیز معتقدند که دود صمغ هائی که در آتش سوخته می شوند دعاهای آنان را به نزد خداوند در خورشید می برند.

خبررسانی و تلگراف ساخت و با همسایه‌ها و تیره‌های دور و نزدیک به مخابره و ارتباط پرداخت.

آتش افزون بر آنکه میانجی میان انسان و خدا بود، پیک انسان با انسان هم شد. در جنگ‌های دینی گشتاسب شاه با ارجاسب پادشاه هیونان (هیاطله) که خود تیره‌ای آریائی بودند برای گردآوری سپاه و بسیج همگانی، گشتاسب پادشاه ایران به برادر خود زریر دستور می‌دهد که: «بر بلندی کوهسارها آتش فرمای کردن، کشور را آگاه کن و پیک‌ها را آگاه کن که به جز موبد که آب و آتش بهرام را ستایش و نگهداری کند، از ده ساله تا هشتاد ساله هیچ مرد به خانه خویش نپاید. ایدون کنید که دیگر ماه بر درگاه گشتاسب شاه آید.» و نیز در سال ۴۷۹ پیش از میلاد هنگامیکه مردونیه سردار ایران شهر آتن را گشود در شب همان روز با افروختن آتش خبر پیروزی بزرگ به خشیارشا که در سارد «جائی در ترکیه امروز» بود رسید. در بُندهش آمده که او (هرمزد) آتش را از اندیشه بیافرید و درخشش را از روشنائی بیکرانه.

این را هم بگویم اگر پاره‌ای از ملت‌ها برای پیدایش آتش در میان خود دست به افسانه‌سازی درخور دانش خود زده‌اند، نیاکان ما یک پدیده علمی و طبیعی را که با پایه‌های دانش و خرد سازگار است باز گفته‌اند و آن چنین است. روزی هوشنگ پادشاه پیشدادی با همراهان از دامنه کوهی می‌گذشت. مار سیاه رنگ و تیز تازی از دور پیدا می‌شود هوشنگ که مار را دیده بود سنگی برداشته و به سوی مار پرتاب می‌کند. این سنگ بر سنگ دیگری خورده و فروغی از برخورد آنها پدیدار می‌گردد. مار می‌گریزد ولی راز پیدایش آتش گشوده می‌شود. هوشنگ خدا را ستایش می‌کند که فروغی تابناک بدو ارزانی داشته است. از آن پس به فرمان شاه آتش قبله قرار گرفت و چون شب فرا رسید آتشی بزرگ برافروختند و جشنی فرخنده بپا کردند و آن را «سده» نام گذاشتند. ۱. من هنوز مسافرتی را که از روستای پدری‌ام با کاروان (ستونی از قاطر

و خر) به شهر اصفهان در کودکی داشته‌ام به یاد دارم و به خاطر می‌آورم که سالهای ۱۳۰۸-۱۳۰۹ خورشیدی چگونه روستائیان با زدن سنگ چخماق به یکدیگر و تکه‌ای پشم، آتش آماده می‌کردند و چُپق خود را روشن می‌نمودند. ورجاوندی و اشوئی آتش از این بُعد زمان نیز سرچشمه می‌گیرد، آتش در عصری نزدیک به ما و در عصر ما هنوز مقدس، پاک کننده و امید بخش است. ببینید پاره‌ای از مردم اروپا در سده شانزده میلادی در باره آتش چه شیوه‌ای می‌اندیشدند و چه می‌کردند.

«شب بعد که بسیار تاریک بود باد جهت خود را به جنوب غربی کشانید و نزدیک صبح شدت گرفت به طوری که ناگزیر همه بادبانها را فرود آوردیم و با ذکلی مایل به سوی شمال غربی و شمال راندیم.

در این موقع موج‌های عظیم برخاست که با برقی بدون رعد توأم بود. ملاحان روی صفت برجسته اطراف ذکلی آتش سن الم S. ELME را برافروختند و با لحنی حزن آور دعائی خوانده به آتش سلام گفتند.»^۱

بدینگونه آتش، آذرخش، روشنائی و هر چه از این تیره است پدیده و نمادی از خورشید، خدای آسمان خوانده شد و چون دگرگونی در زندگی آورد مقدس به شمار آمد و برای نگهداری از آن کوشش‌ها شد.

رفته‌رفته گروهی را به پاسداری و جلوگیری از خاموش شدن آن گماشتند. ریشه آئین‌های خورشید پرستی و بزرگداشت آتش را در اینجا باید جست. آتش که ترس و تاریکی را دور می‌کرد و در بردارنده نیرو بود ستایش شد، برای ابزارهایی که با آن آتش می‌افروختند مانند شاخه‌های برهم نهاده درختان و پاره‌ای سنگها همان ویژگی و نیرو انگاشته شد و مقدس و سودرسان و درخور نیایش گشتند. در پی آنها جایگاهی که آتش را در آن نگاه می‌داشتند ارج و شکوه یافت.

از اینگونه است چوبهائی که چلیپا گونه روی هم نهاده شد و سپس با به کار

۱ - سفرنامه دن گارسیا دیسلوآفیگوترا، سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس بزرگ، ترجمه غلامرضا سمعی، برگ ۵۰۳. وی در ۱۰۲۶ هجری قمری ۱۶۱۷ میلادی به سوی ایران حرکت کرده و در سال ۱۰۳۳ هجری قمری ۱۶۲۴ میلادی به اسپانیا باز می‌گردد.

بردن ریسمان آن را رساتر کردند. و تندی آتش افروزی را با چرخش تند دَوْرانی چوب راست بر چوب افقی بیشتر ساختند.

نمونه‌های آن را هنوز نزد چینی‌بند زنده‌های دوره گرد یا درودگران دهکده‌های دور افتاده به نام «مته» که با حرکت دست کار می‌کند، در گوشه و کنار کشور می‌توان دید.

جایگاه‌های نگهداری آتش نخست بمانند: تنور، گودال میان اتاق، کلک «گونه‌ای آتشدان گلی» و اجاق در آمد که کار دیگری هم از آنها ساخته بود. هم گرما می‌داد و هم خوراک می‌پخت و هم اندوخته آتش بود.

رفته‌رفته جامعه بشری گسترده‌تر می‌شد و انسان به یادمانهای خود دلبستگی روزافزون می‌یافت و آنها را گرامی و مقدس می‌شمرد. آنچه را دیدنی و دسترنج او بود با آرایه‌هایی می‌آراست و همزمان برای آنچه بیرون از بُرد اندیشه‌اش بود و آسمانی می‌پنداشت «مظهری» آفرید.

چلیپا نشان خورشید، نماد فروغ بی‌پایان و مهر آنکه در سپیده‌دمان پیش از برآمدن آفتاب بر جهان گرد سیمگون روشنائی می‌افشاند و نگهبان خانمانها است، یکی از آن «مظهرها» می‌باشد. با گذشت زمان و افزایش نیاز مردمان، آتشدان، آتشکده و آتشگاه جای آتش‌های کوچک تنور و اجاق را گرفت. ولی سالیانی دراز هر دو در کنار هم زیستند آنگاه برای آتشکده پارسایانی برگزیدند و راه و آئین گذاردند و آموزش دادند، مکتب در کنار معبد و دبستان در کنار آتشدان سر بر آورد.

و چون خردها بالندگی گرفت خورشید، آتش و فروغ، پرستش سو و پاک کننده و در بر دارنده نیروهای زندگی بخش و سودرسان شد.

اما انسان نماد خود را از یاد نبرد، هر گاه پرستشگاه ساخت آن را چلیپا گونه ساخت ۱ یا در و دیوار نیایشکده‌ها را با نماد کیش خود و چهره اختران یا تندیس خدایان آراست.

۱ - در کاوش‌های باستان‌شناسی در سال ۱۹۳۶ در تریبل قربانگاه‌هایی صلیب‌وار کشف شده که شاخه‌های آن انتهائی گرد دارند که هر یک به سوی یکی از جهات اصلی است. سرچشمه پیدایش چلیپا. ۱. نیهارت. برگ ۱۶.

به روشنائی و ماه و ستاره و آسمان سوگند خورد و پاس همه را تا به روزگار ما نگاه داشت، چنانکه هنوز هم در گواه گیری برای راستی گفتار و درستی کردار خود می گویند: به این سوی تجلی... به این اجاق گرم، سوگند به ماه و خورشید، سوگند به سپیده صبح، قسم به روز روشن یا هنگام نیمروز ۱... سوگند به آفتاب و تابش آن، سوگند به ماه چون پیرو آفتاب تابان باشد ۲... قسم به صبحگاه ۳... قسم به آسمان؛ ...

و چنین بود که به حق آتش پایه تمدن و پایگاه فرهنگ خوانده شد. و چنان بود که در آئین های کهن آتش به انگیزه گرایش فرازنده خود میانجی میان خاک و آسمان و پیک انسان و خدا شد.

۱ - قران سوره الضحی.

۲ - قران سوره والشمس.

۳ - قران سوره فجر.

۴ - قران سوره طارق و بروج.

سوسوی اختران

در شبهایی که آسمان پاک و بی ابر و پیرامون زمین از گرد و غبار پاک و شسته و رفته است، هنگامی که پروین دمیده، کیوان و تیر می درخشند و بهرام سلحشور با نوای چنگ ناهید پای می کوبد، چون به این فراخنای بیکران می نگریم، پهنه آبی رنگ سپهر را پر از ستاره می بینیم که سوسو می زنند. چون خیره تر شویم درخشندگی و سوسوزدن آنها چلیپائی ♠ نورانی را نشان می دهد که از هر سو روشنائی آن را در بر گرفته است. این چونی و چرائی که از درخشش ستارگان و برخورد پرتو با جو زمین پدید می آید، در بیابانها، کوهستانها و جاهائیکه از آلودگی به دور است، نیکوتر و آشکارتر دیده می شود و چه خیال پرور و شورانگیز است.

این زیباییها و خیال پروریها است که با برداشت های ساده و دلنشین، الهام بخش روستائیان، سخنرانان و سرایندگان شده و سرودهایی دلکش و شیرین آفریده اند.

انسان نخستین که از آلودگی های پدید آمده از صنعت و دود و دم کارگاه و ماشین و انبوهی و هیاهوی مردم بر کنار بوده پیرامونی آرام تر و پاک تر از امروز داشته است.

و هنگامیکه پهنه نیلگون آسمان را با روشنان فلکی بر بالای سر خود می دیده، هزاران هزار از این چلیپاهای نورافشان را در آن دور دست ها که از دانش او و از دانش ما هنوز هم به دور است، تماشا می کرده و شیفته این سوسو


زدنها و چشمکهای دلفریب اختران می‌شده و چلیپاهای کوچک و بزرگ، او را در خود فرو می‌برده است.

این انسان جستجوگر چه بسیار به پیرامون خود، و این چرخ گردنده که با گوی‌های روشن زیور گرفته است می‌اندیشیده. از زیبایی آن شاد می‌شده، از پرتوافشانی آنها بهره می‌گرفته و هم از درون خود این نوا را می‌شنیده که: چیست این چرخ نیلگون گوهر نشان بر بالای سَرَم؟.

این فروزند گانی که شب می‌آیند، روشنائی و زیبایی می‌آورند، کاشانه‌ مرا روشن می‌سازند و به من چشمک می‌زنند، چیستند؟

و پس از یک رشته ستیزهای درونی به یک نتیجه رسیده. آسمان را که جایگاه این روشنان بوده به خدائی گزیده، نیک و بد خود را از او دانسته، آن را بزرگ داشته و پرستش کرده است.

آنگاه چلیپا را که شب هنگام در سراسر آسمان یا آرامگاه خدایان می‌دیده، نمادی از آسمان و فروغ بخشی ستارگان آن به شمار آورده است.

و چون فروغ و روشنائی با نماد خود  در همه سوها، یکسره زند گانی مادی و معنوی او را پر کرده بود، دوست داشت در همه جا این نگاره نمادین را بنگارد و همه چیز خود را به او بسپارد.

ژرف نگری و بینشی آزاد به ما می‌آموزد که ستاره پرستی‌ها، باور داشتن به چندی و چونی تابش و روند آنها و سرانجام فرخندگی و پتیارگی آنها در سرنوشت آدمی از همین زمینه‌های خُرد و اندک پدیدار شده است.



نموداری از سوسو زدن ستارگان و نماد آنها. «تل‌بکون هزاره چهارم پیش از میلاد.»
«نگاره ۱»

در بابل و مکزیک ستاره زهره به صورت چلیپا نشان داده می‌شد. ۱. پیشینه

تاریخی و بررسی‌های ژرف در آئین‌های کهن نشان می‌دهد که ستاره زهره (ناهید) نزد تیره‌های گوناگون مردم جهان مقدس و مورد ستایش بوده است. این ستاره در سومر و آشور زهره در بابل ایشتار، در یونان آتنا، در کنعان و فینیقیه بعل، در مصر سوتیس، در مکزیک سینتلا چولوها SIT LA CHOLOHA (ستاره‌ای که دود می‌کرد) و در ایران اناهیتا (ناهید) خوانده می‌شد و خداوند گار بود. در ایران هنوز اناهیتا نامیده می‌شود و مقدس به شمار می‌آید. این ستاره برای مردم جهان باستان شناخته شده بود و سالنمای پاره‌ای از کشورها بر پایه گردش آن استوار بود و ارزش دینی داشت.

اشعیا در کتاب مقدس یهود زهره را دختر صبح خوانده: «ای زهره دختر صبح چگونه از آسمان افتاده‌ای؟ ای که امت‌ها را ذلیل می‌ساختی چگونه به زمین افکنده شده‌ای.» و تنها نام گذاری زهره دختر صبح، چقدر همانند است به اساطیر ایران آنجا که اناهیتا را توصیف می‌کند:

اناهیتا «ناهید» مظهر آب و مقدس است. زنی است نیرومند، زیبا و خوش اندام. برجسته پستان با کفش زرین و کمربندی بر میان، رختی پر چین و زرین در بر، گوشواره‌ای زرین بر گوش، تاجی با یکصد گوهر بر سر و گردن آویزی زرین بر گردن دارد.

در روزگاران بس دور که دانش انسانی ناچیز و دریافت انسان از طبیعت و پدیده‌های آن رسا نبود، هر پدیده‌ای که در زمین و آسمان روی می‌داد آن را معجزه یا خشم خدا می‌پنداشت و در برابر آن به فروتنی و ناله و مویه می‌پرداخت. بسیاری از این پدیده‌ها سرچشمه بیم و هراس مردمان و پیدایی خرافات و نیز شناختن خداوندی برای آن و دادن قربانی‌های جانوری و انسانی شده است. مردم آن روزگار که آگاهی شایسته‌ای از پیرامون خود و از سپهر و گردش خورشید و ماه و اختران نداشتند، هر دگرگونی در آسمان را یک رویداد جادوئی و اسرارآمیز می‌پنداشتند. چه بسا آن را مایه سیه‌روزی و بیماری‌های گوناگون می‌شمردند و برای آن خدائی در نظر می‌گرفتند. آنگاه برای ایمنی خود از خشم، ترس، نگرانی و بیماری به نیایش آن می‌کوشیدند و

گاه زیباترین دوشیزگان را قربانی می‌کردند.

از این روی این پندار شکل می‌گیرد که پایه خورشید پرستی، اختر پرستی و گرامی داشت عناصر طبیعت و پیدا شدن ایزدانی برای آنها از همین جا سرچشمه گرفته و چگونه چلیپا نماد خورشید شده و رمز دینی به شمار آمده است. خوشبختانه امروز دانش انسان پاسخ این پدیده‌ها و انگیزه پیدائی آنها را یافته و برای آن ورجاوندی نمی‌شناسد و آنها را تابع قانون‌های فیزیکی می‌داند.

بسیاری از پدیده‌ها زائیده پرتو خورشید و دیگر عوامل جوی مانند باران، مه و بلورهای سرگردان آب و یخ در فضا می‌باشند.

هنگامی که یکدسته پرتو از فضائی وارد فضای دیگری که چگالی آن بیشتر است می‌شود می‌شکند. لایه‌های هوا نیز دارای چگالی یکسان نیست و همینکه نور از یک لایه به لایه دیگر رسید شکسته می‌شود و همین شکست نور پدیده‌هایی همچون: سراب‌ها در فضا و زمین، تیر آره، شبح‌ها و صلیب نورانی به وجود می‌آورد.

(روز نزدیک به پایان بود و آفتاب ارغوانی رنگ که آخرین پرتوهای خود را می‌پراکند، در آن طرف افق ناپدید می‌شد. در این موقع بود که رویداد غیر منتظره و اسرار آمیزی رخ داد. در آسمانی که در حال تاریک شدن بود، در جایی که چند لحظه پیش خورشید قرار داشت صلیبی بزرگ و کاملاً واضح شبیه خاج‌های منفرد گورستانهای قدیمی پدیدار گردید و در فضا معلق ماند و اندکی درخشان و فروزنده بود.)^۱

(کلید راز در این است که ما در آسمان همیشه یک شکل کامل شادورد «هاله» را مشاهده نمی‌کنیم. هنگامی که خورشید پائین است یا در زیر افق قرار گرفته است، ستون نورانی بسیار درازی در آسمان بالا می‌آید. این تصویر باریک شده خورشید است. در همین هنگام بخشی از دایره شادورد نیز دیده می‌شود. ستون نورانی در حال عبور از دایره، صلیب روشن بزرگی در آسمان

۱ - کتاب پدیده‌های شگفت‌انگیز در آسمان و زمین، نویسنده ترنتسف، ترجمه دکتر عبدالکریم فریب، انتشارات همد. تهران ۱۳۶۰ برگ ۳۷.

رسم می‌کند. این شادورد کمتر شبیه صلیب بوده و بیشتر شبیه شمشیر قدیمی شوالیه‌ها است.)^۱ همچنین می‌توان دو صلیب را با هم مشاهده کرد. فرض کنیم که در آسمان چیزی جز بخشهای قائم یک دایره شادورد و بخش دایره افقی را که در نزدیکی خورشید است، نمی‌بینیم. در این صورت آنها ضمن تلاقی با یکدیگر تشکیل صلیبی در دو طرف خورشید می‌دهند.^۲ اینک گوئیم آیا بشر اولیه با دانشی اندک که در جهانی آرام، محیطی پر سکوت و فضائی درخشان می‌زیست و در جای جای آسمان این پدیده را دیده است، از این پدیده طبیعی الهام نگرفته و آن را نماد مقدسی به شمار نیاورده است؟!!

چندان شگفت نیست که چنین باشد.

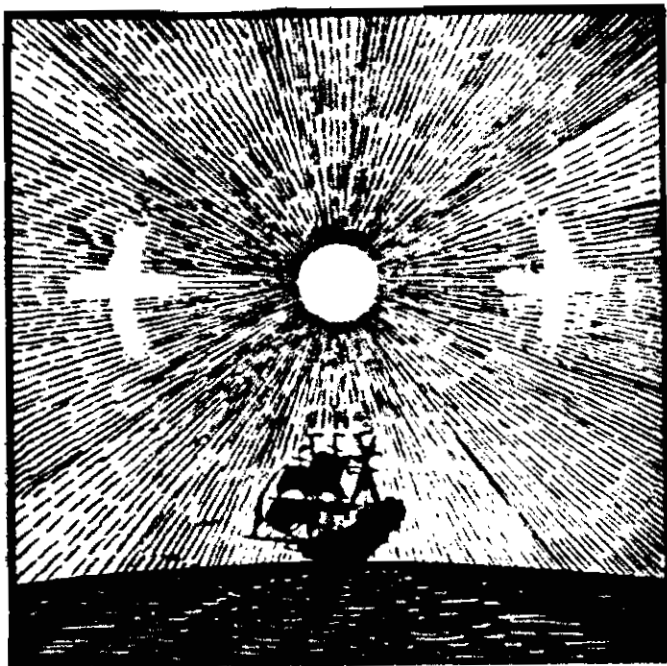
احمد بن فضلان نماینده خلیفه عرب المقتدر بالله که به خوارزم و بلغار و روسیه مسافرت کرده در سفرنامه خود مشاهداتی از اینگونه آورده است. وی به هنگامی که نزد پادشاه اسلاوها می‌رود از اختلاف روز و شب گفتگو کرده و می‌نویسد:

در کشور او عجایب بی‌شمار دیدم...

در میان ابرها اشباحی که به مردم شباهت داشتند در نظرم مجسم می‌شدند که نیزه و شمشیرهایی در دست داشتند. ناگهان قطعه ابر دیگری مانند آن نمودار شد که در میان آن نیز چندین مرد و چهارپا و مقداری اسلحه نمایان بودند. این لکه ابر پیش آمد و چون لشگری که به لشگر دیگر حمله‌ور شود به سوی قطعه ابر دیگر هجوم برد. ما از مشاهده این وضع به وحشت افتادیم و به گریه و زاری و دعا پرداختیم. آنها به ما می‌خندیدند و از کار ما به شگفت آمده بودند.

۱ - همان کتاب، برگ ۵۲.

۲ - همان کتاب، برگ ۵۳.



چلیپاهای نورانی



پیکره‌ها از کتاب پدیده‌های شگفت‌انگیز در آسمان و زمین.

«نگاره ۲»

آفرید گاران بر شمار

برای انسان نخستین سخت بود و شاید نمی‌توانست یا نمی‌خواست که بپذیرد و باور کند، مرگ یک پدیده طبیعی و نتیجه دگرگونی و فرسودگی اندامهای کالبد آدمی است. از این روی هرگز برای مرگ باور به دگرگونی نیروی بدنی و واکنشهای کالبدی نداشت.

می‌پنداشت مردگان مانند زندگان به افزارهای زیست در جهان دیگر نیازمندند، از این رو کاجال مردگان، خوراک، پاره‌ای نشانه‌های طلسم گونه و در نزد برخی تیره‌ها، زنان و بردگان آنها را نیز به خاک می‌سپردند.

ترس از مرگ، ترس از عوامل و یا دگرگونی‌های طبیعت و نیز ترس و پریشانی از ناشناخته‌ها و نادانسته‌ها در بیشتر تیره‌ها بنیاد و پایه دین شده است.

بدینسان کوههای سر برافراشته و آتشفشان، دریا‌های خروشان، رودهای سرکش، درختان، گیاهان و پاره‌ای جانوران و سرانجام اندامهای تولید مثل آدمیان، یا خود خداوند بشمار آمده، یا دارای خدا بوده و درخور ستایش شده‌اند. در مصر باستان و بابل گروه خدایان فراوان بود و این خدایان نزد بیشتر تیره‌های کهن همگانی به شمار می‌رفت، بشر خیال‌پرور زندگانش خیال‌انگیز بود و مرز و سامانی نداشت. نیازمندیها نیز بی‌شمار بود و مردم برای برآورده شدن آنها به خدایان نیاز داشتند و از این رو خدایان نیز بی‌کران بودند. برابر

یک آمار سده نهم پیش از میلاد شماره خدایان بابل به ۶۵,۰۰۰ می‌رسید. هر فرد خدائی داشت و هر خانواده نیز همچین، هر شهر خدایانی داشت و کشور خدایانی دیگر. زمانی ماه که امروزه پهنه پژوهشها و کاوش‌های علمی انسان بلند پرواز گردیده است، پرستش می‌شده، همچنانکه:

خورشید روزگاری ستایش می‌شده. خورشید پُر گاهی نه تنها در فراخنای آسمان فرمان روائی می‌کرد، که دل‌های مردم را نیز با پرتو زرین و خیال پرور و زندگی بخش خود فریفته و با شکوه و رفتار فریفتارانه اش انگیزه آئین خورشید پرستی گردیده است.

سرایش سرودهای زیبا و شورانگیز تنها شیفتگی انسان به خورشید را در زندگی این جهان بازگو نمی‌کند بلکه این شیفتگی را به زمان مرگ خود و زندگی آن جهانی نیز می‌رساند.

به نشانه عشق و بزرگداشت و نیایش این گوی آتشین چرخ که روزگاری دراز خدای جهانیان بوده است، انسان به این بسنده نکرده که در زنده بودن در خانه خود را رو به خورشید بسازد و یا رو به خورشید نماز بگزارد، بلکه دل‌بستگی فزاینده‌ای نشان داده که پس از مرگ هم پیوند خود را با خورشید به نماد یک تراداد و شناخت دینی همچنان پاینده نگاهدارد.

گورهای بسیاری دیده شده که رو به تابش آفتاب دارد و گرمگاهی را می‌خواهد. گورها یا خمره‌هائی که در دوره پیش از تاریخ و در زمان مهرپرستی، مردگان را در آن می‌نهادند از گردش خورشید پیروی کرده است. بسانی که با نگرش آگاهانه نزد کاردانان در گورستانهای خمره‌ای می‌توان هنگام مرگ یا زمان به خاک سپردن مردگان را به دست آورد.

و این واپسین نشانه بزرگداشت و ستایش از خورشید و درخواست پشتیبانی و آمرزش از خدای آسمان می‌باشد، خدای درخشان و آتشی‌نی که هنوز و هنوزهای دیگر با همان غرور و بزرگی بر غبار پرستندگان خویش می‌تابد و می‌نگرد و خود نادانسته محکوم نظم دیگری است.

۱ - مشرق‌زمین: گاهواره تمدن، بخش اول، ویل دورانت، ترجمه احمد آرام. شرکت اقبال و شرکاء ۱۳۳۷ برگ ۳۵۳.

خورشید این گوی آتشین منظومه خورشیدی که در سراسر جهان میان مردمان گذشته از تقدس برخوردار بوده و گاه خداوند به شمار آمده است، تغییر آن در میان پاره‌ای از ملل نمایانگر دگرگونی جهان و آغاز دوران نوین و هستی انسان هم بوده است. بسانی که در هر دوره‌ای که جهان با آب، زمین لرزه، آتش، توفان نابود شده است، آن را خورشید آب، خورشید زمین لرزه، خورشید آتش و خورشید توفان خوانده‌اند.

در اعتقاد پاره‌ای ملل قدیم مانند مایاها و بودائیان هفت دگرگونی یا هفت دوران خورشیدی دیده می‌شود. و در افسانه‌های آنان خورشید جانشین دوران شده است.

چرا ملتهای هر دو نیمکره زمین کلمه خورشید را جایگزین دوران کرده‌اند؟ آیا این امر نمی‌تواند معلول تغییر ظاهری خورشید و نیز تغییر مسیر آن در آسمان باشد؟^۱ و در نتیجه این دگرگونی‌ها و تغییر مسیرها که با تحولات خطرناک و ایجاد وحشت و هراس همراه بوده، انگیزه الوهیت آن به شمار آمده باشد؟

اما روزگاری دیگر، فرزندان نیاکان خورشید پرست آدمی چه خونها که بر نظام تعصب نریختند!!

اخناتون^۲ را به انگیزه آنکه می‌گفت پروردگار یکی است نه چند گانه و او هم از نیازهای انسانی برکنار، با شورش خونین سرنگون کردند.

انکساگوراس ANAXAGORAS دانشمند یونانی را که می‌آموخت خورشید خدا نیست، کره درخشان و آتشی است، از خانه و کاشانه و شهر خویش آواره‌اش کردند.

آسمان نیز چون اختران روزگاری پرستش شده زیرا یا خود خدا بوده یا جایگاه خدایان. واژه زئوس ZEUS که نام خدای یونانیان باستان است به معنی آسمان می‌باشد.

پیدائی طلسم، جادو و سحر، قربانی‌های انسانی و جانوری و نظر قربانی‌ها

۱ - و جهان واژگون شد. برگ ۶۹ و ۷۱.

۲ - فرعون یکتا پرست مصر باستان آمنحوتپ چهارم ۱۳۸۰-۱۳۶۲ پیش از میلاد

همه برای آن بوده که انسان خود را از هراس بزرگ تاریکی، خشم طبیعت، نیروهای رازآمیز و ناشناخته جهان و هیولاهائی که در تاریکی نهفته است بپاید و ایمن نگاهدارد. هنگامی که ترس و پریشانی بر پایه تاریکی جهان مادی یا تاریکی درونی «نارسائی خرد» بالا گرفته و افزون تر شده است، نادانسته‌های رازآمیز و ویرانگر به پایگاه خدائی رسیده و پرستش شده‌اند. ناگهان می‌بینیم تندر و آذرخش، آسمان، دریا، زیر زمین و پاره‌ای جانوران مانند مار، گاو و... یا خداوند پیدا کرده‌اند یا خود خدا شده‌اند و از انسان قربانی انسان خواستار گشته‌اند، تا بدین افزار خشم خود را فرو نشانند و ترس را از پیرامون آدمی دور سازند. از اینجا چلیپا را گروهی نماد خورشید «رحمت و برکت» و برخی دیگر نماد تندر و آذرخش «خشم خدا» دانسته‌اند. آنگاه برای رسیدن به خوشبختی و دریافت برکت آن را به کار برده‌اند و نیز برای رهائی از خشم خدا آن را بر سامان خانه و روی کاجال خود نگارده‌اند. چکیده‌ای از این گذشته‌های دور به گونه پاره‌ای رسم و سنت به روزگار ما نیز رسیده است.

پس سازنده دین، سرشت انسان و دین خواهی و دینداری فطرت آدمی است که در کاوش و جستجو است و در برابر هر درد و غم و گرفتاری و تنهائی و هراس پناهگاه استواری را می‌جوید و می‌خواهد به زندگانی جاوید، شاد و آرام و ایمن از هر گزند دست یابد.

در این تکاپوی خستگی ناپذیر و گسترده، گاه به نشانه‌ها که نمایانگر و نماد باوریه‌ها «اعتقاد» و پنداره‌های «تصورات» او است، عاشقانه دل می‌سپارد و با «نیت پاک» و «حضور ذهن» عارفانه «مراسمی» را بجا می‌آورد.

باوری نیست که ریشه در گذشته نداشته باشد

نموداری از پدیده‌های طبیعت و نیز پیکره و تندیس خدایان، گاه به گونه‌
افزارها و نگاره‌های زینتی، طلسم و افسون و مهر درآمده و چه بسا نگاره روی
مهرها خود شناسه‌ی طلسم و دور کننده‌ی چشم زخم می‌باشد.
به این نگاره‌ها که از مهرها فراهم آمده نگاه کنید. اینها چه پیامی را به ما
می‌رسانند، با چه زبانی با ما از دور دستهای زمان سخن می‌گویند و چه رازی را
آشکار می‌نمایند؟!
هر چه می‌گوئیم بر پایه‌ی شک و تردید و پندار است. «اینجا قلمرو تردید
است و شک را شأن و مرتبتی است که یقین را نیست»^۱

نگاره‌ی الف: دایره‌ای که کماتی از آن بریده شده، چند خط مانند کرم در
میان دایره... و پیرامون آن شماری دایره‌های کوچک.



«الف»

نگاره‌ی ب: دایره‌ای بزرگ در درون آن دایره‌ای کوچک. سه نگاره‌ی جانور
در سه سوی آن، رشته‌ای مانند مار، سپس خطوط درهم و در جلوی یکی از
جانوران چیزی مانند حرف p.

۱ - دست بافتهای عشایری و روستائی فارس، جلد اول. سیروس برهام، امیرکبیر سال ۱۳۶۴.



«ب»

نگاره ب: پیکره جانوری که از دو سه گوشه درست شده و روی هر یک از سه گوشه ها سه دایره و تارک دو سه گوشه که کمر جانور است با دایره کوچکی به هم چسپیده و دم جانور با دو خط راست. در جلوی جانور پرنده ای مانند مرغابی، در گودی کمر جانور نگاره چلیپای راست گرد.

در پائین، جانور دیگری که از روی شاخهایش می توان گفت بز یا بز کوهی است با دمی فرو افتاده. در جلوی جانور دیگری مانند میمون یا دیناسور کوچک. در گودی زیر شکم چند خط و چلیپای شکسته دو خط و چپ گرد.



«ب»

نگاره ت: سه دایره در درون هم که با دو خط از میان دو نیم شده. در بالا پیکره یک بز، بالاتر چندین خط در نیم دایره، در پائین جانور دیگری و چندین خط کرم مانند.



«ت»

نگاره ج: در دایره ای که در قطر دو فرورفتگی دارد، پیکره دو بز که وارونه یکدیگر هستند و سرین و سینه آنها بزرگتر نمایانده شده و در میان این